

با بچه‌های دبیرستان شبانه روزی دختران در استان کردستان



بچه‌های آیدر

.....● اعظم لاریجانی

هنر کنار درس

دختران خوابگاه در کنار دیگر دانش آموزان، به هنر آموزی مشغول هستند؛ هنرهایی مثل چرم دوزی، سفالگری و ... **بیبا لطفی** از روستای «آوی هنگ» می‌گوید: «ما کیف، جامدادی، دستبند و .. چرمی درست می‌کنیم. هر سال در نمایشگاه‌هایی غرفه داریم و مردم خیلی استقبال می‌کنند. از او می‌پرسم با درآمد حاصل از فروش چه می‌کنند؟ بیبا می‌گوید: «دوباره چرم می‌خریم.» **ثنا فقیه سلیمانی** اضافه می‌کند: «در نمایشگاه هم فروش داریم و هم در حضور مردم به کار چرم‌دوزی و سفالگری می‌پردازیم.» پرسیدم: «در روستا چه استفاده‌ای از هنر تان کرده‌اید؟» بیبا گفت: «یکی از بچه‌های فارغ التحصیل کارگاه باز کرده است. من به خواهرم آموزش دادم و یکی دو تا کیف هم به بستگان فروختم.»

ثنا هم برای روز مادر یک کیف صورتی درست کرده و به او هدیه داده بود. **هستی عظیمی** از روستای «سراب قامیش» به دامادشان ساختن قاب گوشی را یاد داده است. پرسیدم: «کارش چطور بود؟» خندید و گفت: «کج و کوله! ولی در مجموع خوب بود.» بچه‌ها تصمیم دارند به کار چرم‌دوزی و سفالگری در کنار تحصیلاتشان ادامه دهند. مثلاً **یسری گل محمدی** می‌خواهد معلم شود. می‌گوید: «اگر اتفاقی افتاد و نشد که معلم شوم، می‌توانم از راه چرم دوزی درآمد داشته باشم.»

دبیرستان نمونه دولتی ابرار در «آیدر» سنج، هر سال آزمون ورودی برگزار می‌کند. ۳۰ درصد از ظرفیت پذیرش مدرسه به دختران روستایی مستعد تعلق دارد. دخترانی که در آزمون پذیرفته می‌شوند، در خوابگاه سکونت می‌کنند. این خوابگاه در طبقه اول مدرسه واقع است. هم اکنون در این خوابگاه ۴۳ نفر اقامت دارند. خوابگاه یک سالن مشترک و سه اتاق بزرگ دارد.

هاویژین لک سومین سالی است که در خوابگاه سکونت دارد. او از روستای «گندمان» می‌آید. از او می‌پرسم: «زندگی در خوابگاه چطور است؟»

می‌گوید: «در کل خوب است، در درس به هم کمک می‌کنیم. تفریح و دور همی و بگو و بخند هم داریم. فقط دوری از خانواده کمی سخت است.» در سالن با هاویژین گپ می‌زدیم که یکی از بچه‌ها به سمت اتاق سبز دوید و فریاد زد: «گره، گره!» نام هر اتاق از رنگ روتختی‌های آن گرفته شده است. همراه بچه‌ها به اتاق سبز رفتیم. یک گره روی تخت‌ها بدو بدو می‌کرد. پنجره باز مانده بود. **سُور محمدی** گفت: «ما یک کمپین حمایت از گره‌های مدرسه داریم. در مدرسه چهار گره داریم که به آن‌ها غذا می‌دهیم.»

با تشکر از خانم سعدیه همایون‌نژاد مدیریت محترم مدرسه و خانم‌ها رقیه حیدری و سعادت ابراهیمی که مسئولیت خوابگاه را به عهده داشتند.





بعد از مدرسه

دختران خوابگاه زودتر از همه بچه‌ها به خانه می‌رسند. به ترتیب وقت ناهار، استراحت و سپس مطالعه دارند. از آن‌ها می‌پرسم: «وقت آزاد چه می‌کنید؟» ثنا می‌گوید: «در حیاط والیبال، بالا بلندی و قایم باشک بازی می‌کنیم. مدرسه هم که یک عالمه جا برای پنهان شدن دارد!»

بعد از بازی، ساعت دوم مطالعه شروع می‌شود. آن‌ها در ساعت مطالعه به بچه‌های هفتم کمک می‌کنند. و دور هم شام می‌خورند

گشت و گذارهای اختصاصی

اگر فرصت مناسبی پیش بیاید، دختران همراه با دو سرپرست خوابگاه به گردش می‌روند. شیلا از بازارگردی و مراسم مولودی تعریف می‌کند. بقیه بچه‌ها هر کدام نام یکی از مکان‌هایی را که رفته‌اند، می‌برند: آیدر، رستوران، بازار و ... از یکی از سرپرستان می‌پرسم: «زندگی کنار بچه‌ها در خوابگاه سخت نیست؟» می‌گوید: «هر کاری سختی خودش را دارد. اما من کنار این بچه‌ها خیلی خوش‌حالم. مثل دخترهای خودم هستند. با من درد دل می‌کنند.»

از مدرسه بیرون می‌آیم. در راه به دختران دیگری برمی‌خورم. نمی‌توانم تشخیص بدهم خوابگاهی هستند یا نه. همه دختران مثل هم هستند.

در روستا

روستاهای این دختران ۱۵ تا ۶۰ کیلومتر تا خوابگاهشان فاصله دارد. آن‌ها صبح پنجشنبه می‌روند و جمعه شب دوباره به مدرسه باز می‌گردند. در روستا معمولاً لباس کردی می‌پوشند. سنور محمدی از زندگی در روستا می‌گوید: «به دید و بازدید بستگان می‌رویم، مطالعه می‌کنیم و فیلم می‌بینیم.» آن‌ها در همه کارهای مزرعه، از جمله برداشت توت فرنگی، پا به پای دیگر اعضای خانواده مشارکت می‌کنند. از آن‌ها پرسیدم: «دلتان می‌خواهد روستا را ترک کنید؟» یکصدا گفتند: «نه!» آن‌ها علاقه زیادی به روستا دارند. هر بار که روستا را ترک می‌کنند، امید به بازگشت دوباره به آن‌ها انرژی می‌دهد.

